# جلسه85

# وجه ششم

وجه ششم برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه، تمسک به روایاتی بود که مستفاد از آنها این است که تصرفات سلطان جائر و تصرفات عمّال جور به عنوان شخصیت حقوقی مربوط به دولت و شعبات دولت تنفیذ شده است. هرچند نکته این امضاء، تسهیل بر مکلفین است و امضاء، به معنای تصحیح و تبریر فعل حکّام از جهت حکم تکلیفی نیست، یعنی با حفظ حرمت تصرف خود سلطان وحرمت تصرف عامل سلطان (درمواردی که بدون مجوز وارد دوائر حکومت جور می شود)، این تصرف از نظر وضعی تنفیذ شده است. بلکه برخی مثل مرحوم امام فرموده اند حتی اگر مکلف به از بین بردن دولت جورهم باشیم، اما تازمانی که این دولت جور مستقر است، تصرفات آن امضاء و تنفیذ شده است. این روایات بر چند طائفه بودند:

طائفه اول روایاتی بود که برجواز اخذ جائزه از سلطان جائر یا عمال سلطان جائر دلالت می کرد، که برخی روایات این طائفه مطرح شد.

طائفه دوم روایاتی بود که دلالت بر جواز قبول الولایه از طرف سلطان جور داشت ولو فی الجمله و با شرایط و قیود خاصی. روایات این دو طائفه دو قسم اند: قسم اول روایاتی است که دلالت بر جواز قبول ولایت از طرف سلطان جائر می کند در جایی که نفعی به مومنین برسد، که این روایات در باب 46 مطرح شد. قسم دوم روایاتی است که دلالت بر جواز قبول ولایت، فقط در جایی که ضرورتی در بین باشد می کند والا اگر ضرورت نباشد قبول ولایت جایز نیست، که این روایات را صاحب وسائل در باب 48 ذکر کرده است.

روایت علی بن یقطین و زید شحام از قبیل قسم دوم بود. از این روایات استفاده شده است که اگر بر قبول ولایت از جائر، مصلحت و خیری مترتب شود این کار جائز است، یعنی مجرد ترتب مصلحت و نفع برای مومنین کافی برای جواز قبول ولایت است.

روایت دیگری که از همین قبیل است، روایت ابی بکر حضرمی است که در باب 51 وسائل نقل شده است:  
وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عِنْدَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ- فَقَالَ مَا يَمْنَعُ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ- «5» أَنْ يُخْرِجَ شَبَابَ الشِّيعَةِ- فَيَكْفُونَهُ مَا يَكْفِيهِ النَّاسُ- وَ يُعْطِيهُمْ مَا يُعْطِي النَّاسَ- ثُمَّ قَالَ لِي لِمَ تَرَكْتَ عَطَاءَكَ- قَالَ مَخَافَةً عَلَى دِينِي- قَالَ مَا مَنَعَ ابْنَ أَبِي السَّمَّالِ- أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكَ بِعَطَائِكَ- أَ مَا عَلِمَ أَنَّ لَكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ نَصِيباً[[1]](#footnote-1).

اما در مورد روایات باب 48 که حکم جواز را در فرض ضرورت بیان کرده است، سوال این است که آیا مراد از ضرورت، ضرورت برای خود شخص است یا ضرورت عام و احتیاج مومنین است؟ از روایت ریان بن صلت که در آن تنظیر به قضیه حضرت یوسف شد، استفاده می شود که ضرورت به معنای ضرورت عامه است؛ چون درقضيه حضرت يوسف ، بحث ضرورت شخصیه نبود بلکه ضرورت نسبت به عموم مردم بود. پس در روایات قسم دوم، مراد از ضرورت، ضرورت برای شخص نیست، هرچند برای خود امام علیه السلام ضرورت شخصی بود اما با توجه به تنظیر به قضیه حضرت یوسف، استفاده می شود که ضرورت نسبت به عامه مومنین برای جواز قبول ولایت کافی است.

اما در مورد ارتباط این روایات به محل بحث (امضاء شخصیات حقوقی و تصرفاتی که به اسم شخصیت حقوقی انجام می شود)، سوال این است که جواز تکلیفی قبول الولایه چه ارتباطی به محل بحث که تنفیذ تصرفات وضعی است دارد؟

از دو راه می توان به این روایات برای مانحن فیه استدلال کرد:

راه اول تمسک به اطلاق لفظی است، به این بیان که مفاد این روایات این بود که مومنین میتوانند متولی ولایت از طرف جائر شوند و در دوائر دولتی کاری انجام دهند. از طرفی کاری که مومنین انجام می دهند، فقط افعال تکلیفی نیست بلکه شامل معاملات و قراردادهای به اسم شخص حقوقی میشود، خصوصا که انجام معاملات و قرارداد های دولتی از موارد متعارف تولّی امر از قِبل جائر است. وقتی اطلاق لفظی این ادله، شامل فرض تصدی شخص نسبت به انجام معاملات هم شد، پس نشان می دهد که معاملات از طرف دولت امضاء شده است، والا ترخیص در انجام معامله بدون صحت آن معنی ندارد و این دو با هم ملازمه دارند.

راه دوم تمسک به اطلاق مقامی ادله است، به این بیان که هرچند مورد روایات، حکم تکلیفی و جواز باشد، اما با توجه به این که تولّی امور سلطان، معرضیت نسبت به اعمال و آثار وضعی را دارد و معاملات و قراردادها امری است که در دوائر دولتی رواج دارد، وقتی این جواز به طور مطلق بیان می شود و قیدی نمی زنند، با توجه به معرضیت ابتلاء به این امور، اطلاق مقامی دلیل اقتضاء می کند که اموری مثل انجام معاملات هم تصحیح شده است. لذا علماء در جواب این سوال که استخدام در بانک های ربوی چه حکمی دارد، تفصیل میدهند و می گویند اگر شخص در قسمتی از بانک کاری را انجام دهد که به معاملات ربوی ارتباطی نداشته باشد، اشکالی ندارد اما اگر در قسمتی از بانک کار می کند که مربوط به بخش معاملات ربوی است، جائز نیست، اين امر نشان می دهد با توجه به این که مورد در معرض ابتلاء است، اگر جائز نباشد نیاز به بیان دارد و اطلاق مقامی نفی احتمال حرمت می کند.

پس تقریب استدلال به این روایات این است که هرچند مفاد مطابقی این روایات، جواز تکلیفی قبول ولایت باشد، اما می توان از آن برای حکم وضعی استفاده کرد. اما این که حد این روایات تا کجاست و چه مقدار از شخصیات حقوقیه را اثبات می کند، بحث دیگری است.

## روایات طائفه سوم

روایات طائفه سوم، روایاتی است که در مورد جواز اخذ خراج و زکات و مقاسمه از سلطان و عوامل سلاطین مطرح شده است. فرق خراج و مقاسمه این است که مقاسمه به نسبت خود محصول گرفته می شود اما خراج مالی است که از افراد گرفته می شود (حال به حسب خود زمین و امثال آن یا به حسب رئوس). اگر کسی که شرعا مستحق زکات است آن را بگیرد، افراد می توانند آن را از او بخرند، اما اگر مستحق نباشد، در حقیقت مال شخصیِ من عليه الزکاة راگرفته و طبعا مصداق زکات یا خراج و مقاسمه حساب نمی شود، اما در عین حال در روایات گفته اند آن چه در خزائن دولت به عنوان خراج و مقاسمه و زکات وجود دارد، مثل مال شخصی است و با معامله، ملک شخص می شود. این نشان می دهد که هر چند تصرف دولت جور در زکات و خراج و مقاسمه تکلیفا جائز نیست، اما این تصرفات تنفیذ شده است.

1. وسائل الشیعه ج17 ص 214 [↑](#footnote-ref-1)